

تفکیک قوا از منظر اندیشمندان اسلامی

علی ابوالفضلی / کارشناس ارشد حقوق عمومی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام
Abolfazlialii@yahoo.com

دریافت: ۹۵/۷/۲۹ پذیرش: ۹۵/۱۲/۳

چکیده

در اندیشه سیاسی و حقوق عمومی غرب، فلسفه تفکیک قوا مبتنی بر وجود فساد ناشی از تمرکز قدرت سیاسی است. از آنجاکه تمرکز قدرت را فی نفسه فسادآفرین می‌پندارند، معتقدند: باید آن را با تفکیک قوا مهار کرد تا فساد متوقف شود.

این مقاله با روش اسنادی و شیوه تحلیلی در تبیین موضوع از منظر برخی از اندیشمندان اسلامی، به دنبال پاسخ این پرسش محوری است که دیدگاه اندیشمندان اسلامی درباره تفکیک قوا چیست؟ به نظر می‌رسد فلسفه تفکیک قوا در اسلام معنایی ندارد؛ زیرا اولاً، قدرت اصولاً دارای ماهیت ابزاری است؛ فساد و صلاح ناشی از آن به استفاده‌کننده و جهت بخش ابزار وابسته است. در نتیجه، قدرت لزوماً و فی نفسه منشأ فساد نیست تا با مهار آن از طریق تفکیک و تجزیه از فساد جلوگیری شود. ثانیاً، شیوه مهار قدرت درونی در اسلام، بهتر می‌تواند از فساد سیاسی جلوگیری کند. در عصر حضور معصوم علیه السلام وجود ملکه عصمت و در عصر غیبت، شرط عدالت و پرهیزکاری فقیه جامع‌الشرایط، مؤثرترین عامل مهار قدرت و جلوگیری از استبداد و فساد سیاسی است. از این رو، نظریه تفکیک قوا، براساس اصل اولی در نظام سیاسی اسلام قابل پذیرش نیست، اما از باب اضطرار جهت تقسیم کار و تسهیل امور می‌توان این نظریه را پذیرفت.

کلیدواژه‌ها: تفکیک قوا، تمرکز قوا، ماهیت قدرت، مهار قدرت، تقسیم کار و اندیشمندان اسلامی.

مقدمه

جوامع مطلق‌العنان و به دور از قانون‌گرایی عمل کرده، حائز اوصافی که وی را از فساد و استبداد باز دارد، نیست. لذا قوانین غربی در فرایند تفکیک قوا، سعی در محدود کردن قدرت حاکمان و دور کردن آنان از فساد دارند. استدلالی که پشتوانه تفکیک قوا را از منظر غربی‌ها تشکیل می‌دهد این است که از یک‌سو، در جامعه قدرت لازم است. از سوی دیگر، متمرکز بودن این قدرت فساد می‌آورد. بنابراین، برای اینکه هم جامعه از قدرت حاکمیت برخوردار باشد و هم از فساد در قدرت جلوگیری شود، لازم است قدرت به طور یک‌جا واگذار نشود، بلکه واگذاری از سوی مردم تقسیم گردد، تا قدرت از طریق قدرت کنترل شود. از سوی دیگر، اعمال قدرت در هریک از این بخش‌ها، تخصص لازم خود را می‌طلبد. با این حال، تفکیک قوا به معنای تفکیک قدرت حکومت، بین سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸، ص ۴۹؛ کاشانی، بی‌تا، ص ۷۴)، بر پایه دو قاعده، تخصصی بودن وظایف هریک از قوای سه‌گانه و استقلال آنها استوار است، به گونه‌ای که هیچ‌یک از این سه قوه، نمی‌توانند در کار دیگری دخالت کنند و وظایف دیگری را انجام دهند (حبیب‌زاده و آجرلو، ۱۳۹۱، ص ۱۰۱).

برخی از محققان بیان می‌کنند که تفکیک قوا از دستاوردهای مهم دموکراسی و از اصول اساسی نظام‌های دموکراتیک و اساس ضمانت حفظ دموکراسی به‌شمار می‌رود (آشوری، ۱۳۶۸، ص ۶۵؛ آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۷۹، ص ۵۳۲؛ عمیدزنجانی، ۱۳۹۱، ص ۹۳-۹۴؛ ابراهیمی، ۱۳۸۵) که هدف از آن، جلوگیری از تمرکز قدرت و پرهیز از دیکتاتوری و خودکامگی دولت‌هاست (کللی، ۱۳۸۸، ص ۹۸-۹۹؛ هاشمی، ۱۳۹۰، ص ۲۳۹؛ قاضی، ۱۳۷۸، ص ۱۷۵). اما برخی دیگر، به صورت

قدرت سیاسی حکومت‌ها در طول تاریخ، عموماً دارای خصلت سرکشی، طغیانگری و منشأ فساد بوده است. از این‌رو، برای رسیدن به حکومت مطلوب و تأمین واقعی منافع عمومی و عدالت، مساوات، مهار این قدرت سرکش از طریق تفکیک قوا مدنظر اندیشمندان قرار گرفته تا مانع از فساد و ظلم ناشی از استبداد حاکمان گردد.

نظریه تفکیک قوا ابتدا در مغرب زمین و سپس، در سراسر جهان فراگیر و از مباحث اندیشه سیاسی و حقوق عمومی به‌شمار آمد. هرچند این بحث، به نوعی ریشه در اندیشه سیاسی ارسطو دارد، اما با نوشته‌های جان لاک جان تازه گرفت و با بسط این نظریه توسط منتسکیو، به یک نظریه برجسته در علم حقوق و سیاست تبدیل شد.

هرچند اسلام شکل و نوع خاصی برای حکومت پیشنهاد نمی‌کند، اما ضوابط و چارچوب‌های کلی خاصی را برای حکومت بیان می‌کند. از این‌رو، در نظام اسلامی، حاکم ابتدا باید معصوم باشد، در این صورت، نظام سیاسی، تفکیک قوا فلسفه وجودی خود را از دست می‌دهد؛ زیرا سازوکار عصمت به اندازه کافی در تضمین سلامت فرمانروا، کارآمدی دارد. اما در سطوح میانی حاکمیت، بخصوص در عصر غیبت، گرچه فقه شیعه با قرار گرفتن سه نهاد مستقل در رأس حکومت، در قالب نظریه اصطلاحی تفکیک قوا موافق نیست و بر قرار گرفتن فردی با اوصاف خاص در قالب نظریه ولایت فقیه، تأکید می‌کند، اما برای تقسیم کار و وظایف از سوی رهبر به افراد خاص، تفویض وظایف قوا را می‌پذیرد که خود این قوا، می‌توانند به صورت مستقل از یکدیگر عمل کرده و با تقسیم وظایف اقدام نمایند.

بنابراین، تفکیک قوا به معنای مصطلح و مرسوم، پاسخی به نیازهای جوامع غربی است که حاکم، در آن

تفکیک قوا از منظر اندیشمندان اسلامی را بیان کند یافت نشد، اما در تحقیق حاضر با نگاهی کوتاه به مفهوم تفکیک قوا از منظر اندیشمندان اسلامی به تبیین جایگاه آن از منظر فقه سیاسی اسلام پرداخته است و نوع نگاه خاصی که این تحقیق دارد به یک نتیجه گیری رسیده است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

هدف این مقاله، بیان دیدگاه برخی اندیشمندان اسلامی درباره تفکیک قواست. اینکه آیا اندیشمندان اسلامی در این باره مطلبی بیان کرده اند؟ و نظرات آنان با دیدگاه اندیشمندان غربی چه تفاوتی دارد؟ به نظر می رسد از دیدگاه اندیشمندان اسلامی، نظریه تفکیک قوا، به شکل امروزی، در نوشته های آنان به صورت صریح مطلبی وجود ندارد، ولی در ضمن نوشته های آنان، مطالبی پراکنده متناسب با این موضوع آمده است. منظور آنان از تفکیک قوا در واقع، تقسیم کار و تسهیل امور است. البته به دلیل اهمیت موضوع و نیز به دلیل تأثیرگذاری و شاخص بودن دیدگاه برخی اندیشمندان اسلامی قدیم و معاصر در فقه سیاسی اسلام، نظرات آنان را درباره تفکیک قوا در ادامه پی می گیریم.

ابن خلدون

ابن خلدون از متفکران اسلامی، هرچند در زمینه تفکیک قوا به شکل امروزی مطلب صریحی ندارد، ولی در ضمن نوشته های او، مطالبی پراکنده متناسب با این موضوع مطرح شده است و از نظریات سیاسی او، می توان نوعی فکر تفکیک قوا به دست آورد (اسکندری و دارابکلایی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۲). در اینجا به برخی گفته های وی در این زمینه اشاره می کنیم:

وی می گوید: عمران و اجتماع برای بشر و رعایت مصالح مربوط به آن ضروری است؛ چراکه ممکن است بر

اغراق آمیزی بیان می کنند که ستون فقرات عدالت اجتماعی، دموکراسی است و ستون فقرات دموکراسی، تفکیک قوای سه گانه است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۳۷۵). هرچند اندیشه تقسیم ارکان حکومت به مقننه، مجریه و قضائیه، پس از انقلاب فرانسه در قرن هیجدهم میلادی رواج یافت و اکثر اندیشمندان سیاسی و سیاستمداران غربی، تفکیک قوا را یک اصل برای حکومت های دموکراسی پذیرفتند، اما ریشه این بینش آن زمان نبوده است، بلکه نظریه تفکیک قوا به یونان باستان بازمی گردد و ریشه در اندیشه های افلاطون و ارسطو و دیگران دارد (همان، ص ۱۰۳-۱۰۴؛ صنیعی منفرد، ۱۳۸۰، ص ۵۲-۵۳؛ منصورنژاد، ۱۳۷۸، ص ۴۰؛ اسکندری و دارابکلایی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۸-۱۲۹). آنچه مهم جلوه می کند این است که امروزه از نظر سیاستمداران غربی، تفکیک قوای حکومتی به سه قوه یاد شده امری حتمی و اجتناب ناپذیر است (قاضی، ۱۳۷۵، ص ۱۸۲) و هر شیوه ای جز قوای سه گانه، مردود و غیرمنطقی محسوب می شود و همگان پذیرفته اند که یکی از ویژگی های اصلی هر نظام، بخصوص نظام دموکراتیک، تفکیک قوای حاکم بر جامعه است (دارابکلایی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۳).

اما از منظر فقه سیاسی اسلام، که ریشه در منطق قرآنی دارد، منشأ فسادآوری قدرت در ذات و درون انسان نهفته است که با حس قدرت، احساس بی نیازی می کند که راه مقابله اش خودسازی نفس است. از سوی دیگر، در درجه نخست، حاکم اسلامی باید معصوم باشد، در این صورت، تفکیک قوا فلسفه وجودی خود را از دست می دهد، اما در عصر غیبت، که رهبری عادل تصدی امور را بر عهده دارد، با سازوکارهایی نظیر عدالت، عنصر مشورت و کارشناسی و اصل نصیحت، بر سلامت نظام اسلامی تأکید شده است. براساس بررسی های انجام شده، مقاله مستقلی که

وظایفی بر عهده می‌گیرد. این معنای وزیر در نزد آنان [فقها] است... و فقیه ناچار باید در کلیه احکام و اموال و همه سیاست‌های کلی یا جزئی و مقاصد پادشاه و سلطان و جمیع وظایفی که در زیر فرمان پادشاه و سلطان مندرج است... در برابر نظر سلطان، صاحب نظر باشد (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۴۵۱). در این کلام نیز میان قانون‌گذاری و اجرای آن تفکیک شده است. فقها، عهده‌دار استنباط احکام شرع و کشف قوانین سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و سایر شئون و وظایف مربوط به جامعه و زمامدارانند و سلطان، عهده‌دار اجرای آن است. در عین حال، در انجام وظیفه خود و اجرای قوانین استقلال دارد و نمی‌توان در مورد کیفیت اجرای قانون از وی بازخواست کرد (اسکندری و دارابکلائی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۳).

سلطان در تعبیر ابن‌خلدون، همان نیروی اجرایی کارها و قوانین اجتماعی است و باید در چارچوب قوانین شرعی حرکت کند. او نیز در برابر فقیه که در جایگاه قوه مقننه قرار دارد، در کیفیت اجرا استقلال نسبی دارد. بر این اساس، ابن‌خلدون وظایف و اختیارات سلطان را در چارچوب احکام و قوانین شرعی و مصالح اجتماعی مهار می‌کند، این خود نوعی کنترل قدرت حاکم است که به وسیله احکام شرع و مصالح اجتماعی پدید می‌آید (ابن‌خلدون، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۴۱۹-۴۲۱). علاوه بر این، مقام استفتا، استنباط و کشف قوانین را بر عهده فقها گذارده و مسئولیت اجرای قوانین را بر عهده سلطان نهاده است (همان، ص ۴۵۱-۴۵۲).

اما وی درباره منصب قضا گوید:

منصب قضا، یکی از پایگاه‌هایی است که جزء وظایف خلیفه است... منتها این داوری باید بر وفق احکام شرعی باشد که برگرفته از قرآن و سنت است

اثر اهمال و تسامح در این امر، جامعه تباہ شود و هرچند که تشکیلات کشوری و قدرت و نفوذ پادشاه، برای وصول به این هدف کافی است، ولی بدون شک انجام این وظایف در چارچوب احکام و مقررات شرعی، ما را سریع‌تر و کامل‌تر، به این هدف می‌رساند؛ زیرا بنیانگذار شرع به این‌گونه مصالح داناتر است. اگر مملکت، اسلامی باشد امور پادشاهی و کشورداری زیر امر خلافت مندرج می‌شود و از توابع آن به‌شمار می‌رود و گاه که در غیر ملت (اسلام) باشد، از آن جدا می‌شود (ابن‌خلدون، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۴۲۰). در این بیان، دو گونه محدودیت برای قدرت هیأت حاکمه در نظر گرفته شده است که عبارتند از: اول اینکه، قدرت مطلق هیأت حاکمه را در چارچوب مصالح جامعه مهار می‌کند. دوم اینکه، در مسیر تأمین مصالح جامعه، قدرت مطلق هیأت حاکمه و زمامداران را در قالب قوانین شرع، مقید و محدود می‌سازد؛ یعنی هیأت حاکمه نمی‌تواند به دلخواه خود و مستبدانه عمل کند، بلکه باید در برابر قوانین شرع، که منشأ جداگانه‌ای دارند، تسلیم باشد. وی در جای دیگری، پس از تقسیم وظایف خلیفه به دو قسم: دینی و دنیوی، سلطان را عهده‌دار انجام کارها و وظایف دنیوی خلیفه دانسته، می‌نویسد:

وظایف سلطان در نظام سیاسی اسلام، در محدوده وظایف و اختیارات مربوط به مقام خلافت قرار می‌گیرد... بنابراین، احکام شرعی که به همه وظایف این مقام نظارت دارد، بر رفتار سلطان نیز حاکمیت دارد و اختیارات و قدرت سلطان، ناگزیر باید از مجرای قوانین شرع اعمال شود. فقیه به پایگاه سلطان و شرایط عهده‌داری سلطنت چنان می‌نگرد که گویی، وی به انفراد و استقلال، از جانب دستگاه خلافت فرمانروایی می‌کند و این معنای سلطان است و یا به جای مقام خلافت

مشروطه‌گری، بر اساس تفکیک قوا و تقسیم قدرت بر مبنای قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه اجرائیه، پی‌ریزی شده است. عده‌ای بر آن هستند که این مفهوم در ذهنیت روشن‌فکرانی مانند طالبوف و ملکم خان، با استفاده از نوشته‌های اروپاییان (منتسکیو و روسو) بیش‌تر وضوح داشته است تا اندیشمندان مسلمان و نظریه‌پردازان مذهبی. به گفته آنان، این دسته رهبران مذهبی، چندان تصویر روشنی از تجزیه قوا و تفکیک آنها نداشته‌اند و بیشتر بر مبارزه با ظلم و استبداد تأکید داشتند تا تصویر مشروطه‌گری و تفکیک قوا از یکدیگر. ولی علی‌رغم گفته این روشن‌فکران، هم مرحوم نائینی و هم سایر عالمان دینی، نه فقط اصل تفکیک قوا را نظام اصلی مشروطه که برای اولین بار در تاریخ ایران مطرح می‌شد، بلکه آن را اساسی‌ترین نظام اسلامی می‌دانستند (ر.ک: ثقفی، ۱۳۷۶). مرحوم نائینی، که از طرفداران انقلاب مشروطه بود و نظام فکری خاصی در برخورد با آن داشت، در مقام بیان اصول و وظایف رهبران مردمی، تا آنجا که به مسئله تفکیک قوا مربوط می‌شود (اسکندری و دارابکلائی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۱) می‌نویسد: «سیم: از وظایف لازمه سیاست تجزیه قوای مملکت است که هریک از شعب، وظایف نوعیه را در تحت ضابط و قانون صحیح علمی منضبط نموده، اقامه آن را با مراقبت کامله در عدم تجاوز از وظیفه مقرره به عهده کفایت و درایت مجربین در آن شعبه سپارند» (غروی نائینی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۳۸).

میرزای نائینی قدمت تفکیک قوا را به ایران باستان رسانده، می‌گوید: «اصل این تجزیه را مورخان فرس از جمشید دانسته‌اند» (همان). ایشان معتقدند: حضرت علی علیه السلام در طی فرمان تفویض ولایت مصر به مالک اشتر، این اصل را امضا و تأیید فرموده‌اند: «ای مالک، بدان مردم از گروه‌های گوناگونی می‌باشند که اصلاح هریک جز با

و خلفا در صدر اسلام خود عهده‌دار آن می‌شدند و از وظایف خاص آنان بود، ولی در عین حال به دیگران نیز واگذار می‌کردند (همان، ص ۴۲۴-۴۳۱). در مجموع ابن‌خلدون، خلیفه را در رأس نظام و هماهنگ‌کننده کارها می‌داند که وظایف خویش را، میان چند گروه مجزا تقسیم می‌کند و افتا و استنباط قوانین اجتماعی را به مفتیان و فقها وامی‌گذارد. انجام وظایف مربوط به تأمین زندگی مادی و معیشتی را به سلطان و عوامل او (وزرا و امرا) می‌سپرد و قضاوت و احتساب و نظایر آن را به گروه‌های دیگری می‌دهد که مهم‌ترین آنان قضاات بودند. قضاات از یک‌سو، مقید به احکام و قوانین بوده و ملزم به رعایت حق، عدالت و مصالح جامعه بودند. از سوی دیگر، تا آنجا از قدرت و استقلال نظر برخوردار بودند که می‌توانستند در برابر قدرتمندان، حق ضعفا را بازخواست کنند (اسکندری و دارابکلائی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۴). خلاصه اینکه، هیأت حاکمه با همه قوای خود نمی‌تواند خودمختار و مستبدانه عمل کند و قدرت مطلق ندارد، بلکه در چارچوب اصول، حقوق شرعی، مصالح اجتماعی و کتاب و سنت، که پایگاه مردمی دارد، باید مهار شود (همان).

میرزای نائینی

میرزای نائینی یکی از برجسته‌ترین چهره‌های ضداستبدادی است که در دفاع از مشروطه و نفی استبداد، کتاب مشهور خود *تبییه الامه و تنزیه المله* را به نگارش درآورد. وی معتقد بود: برای رسیدن به حکومت عادل و پاسداشت منافع ملت، شخص والی باید دارای عصمت نفسانی باشد، تا فقط اراده خداوند بر او حکومت کند، اما تا زمانی که این شکل حکومت نیافته، حکومت افراد عادل را باید برقرار کرد (محمدی، ۱۳۹۳، ص ۴۷-۴۸). البته نابودی نظام استبدادی و حاکمیت رژیم دموکراسی و

کرده است، نمی‌تواند موفق باشد جز آنکه تلاش فراوان نماید، و از خدا یاری بطلبد، و خود را برای انجام حق آماده سازد، و در همه کارها، آسان باشد، یا دشوار، شکیبایی ورزد» (نهج البلاغه، ۱۳۸۰، ص ۵۷۳-۵۷۵).

مرحوم نائینی قوانین را، به دو دسته قوانین ثابت و متغیر تقسیم کرده است. قوانین ثابت را غیرقابل تغییر دانسته، ولی تصرف در قوانین متغیر را مجاز دانسته است. براین اساس، آن را در حوزه اختیارات قوه مقننه قرار داده، گوید: «از اصول و مهمام وظایف مذکور، تشخیص کیفیت قرارداد، دستورات و وضع قوانین و ضبط تطبیق آنها بر شریعات و تمیز مواد قابله نسخ و تغییر از ما عدای آن است» (غروی نائینی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۳۳).

از این بیان به دست می‌آید که میرزای نائینی، وضع قوانین و تطبیق آنها بر مقررات شرعی را از وظایف قوه مقننه دانسته، معتقد است که قوه مقننه می‌تواند در اوضاع احوال و شرایط متغیر اجتماعی بر طبق مصالح اسلام، به وضع قوانین بپردازد و آن را از شئون ولی امر مسلمانان می‌داند (دارابکلایی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۸-۱۰۹). از این رو، می‌گوید: «چون معظم سیاسات نوعیه از قسم دوم (یعنی متغیر) و در تحت عنوان ولایت امر و نواب خاص و عام و ترجیحاتشان مندرج و اصل تشریح شورویت در شریعت به این لحاظ است... (حل این‌گونه سیاست‌ها) بر تدوین آنها به طور قانونیت بر همین وجه متعین است» (غروی نائینی، ۱۴۲۴ق، ص ۱۳۶). براین اساس، ایشان دستگاه تقنین را از یک سو، به هماهنگی و مطابقت با قوانین شرعی محدود کرده و از سوی دیگر، آن را در چارچوب رعایت مصالح جامعه مهار می‌کند.

مرحوم نائینی، دستگاه قضایی را نیز از اجرایی جدا ساخته و بین آن دو از نظر وظایف، تفکیک ایجاد کرده است. آنجا که می‌نویسد: «فإن الحاكم هو يحكم بين الناس

دیگری امکان ندارد، و هیچ‌یک از گروه‌ها از گروه دیگر بی‌نیاز نیست. از آن قشرها، لشکریان خدا، و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه‌دهندگان، پرداخت‌کنندگان مالیات، تجار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه‌وران، و نیز طبقه پایین جامعه؛ یعنی نیازمندان و مستمندان می‌باشند که برای هریک خداوند سهمی مقرر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنت پیامبر ﷺ تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است. پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت، و زینت و وقار زمام‌داران، شکوه دین، و راه‌های تحقق امنیت کشورند. امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی‌شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند و نیازمندی‌های خود را برطرف سازند.

سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوم نمی‌توانند پایدار باشند و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادها و معاملات را استوار می‌کنند. آنچه به سود مسلمانان است فراهم می‌آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند و گروه‌های یادشده، بدون بازرگانان، و صاحبان صنایع نمی‌توانند دوام بیاورند؛ زیرا آنان وسایل زندگی را فراهم می‌آورند، و در بازارها عرضه می‌کنند و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می‌سازند که از توان دیگران خارج است. قشر دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمنداند که باید به آنها بخشش و یاری کرد. برای تمام اقشار گوناگون یادشده، در پیشگاه خدا گشایشی است، و همه آنان به مقداری که امورشان اصلاح شود، بر زمامدار، حقی مشخص دارند، و زمامدار از انجام آنچه خدا بر او واجب

این‌گونه تقسیم وظایف و اختیارات بین قوای مختلف برخوردار بوده، در تصمیم‌گیری‌ها با برگزیدگان ملت خود مشورت می‌کردند (اسکندری و دارابکلایی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۶).

امام خمینی ره

امام خمینی ره بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی ایران، با احیا و تأکید ویژه بر نظریه ولایت فقیه، به عنوان یک نظام اجتماعی و سیاسی، معتقد بود که اختیارات حاکم اسلامی به تصمیم‌گیری و عمل در چارچوب احکام اسلامی محدود است (همان، ص ۱۶۶-۱۷۴). ایشان دو قید

اساسی برای حکومت اسلامی در نظر گرفته و اختیارات حاکم را به وسیله آن دو قید محدود می‌سازد: اول اینکه، نظام اسلام در چارچوب احکام اسلامی اجرا می‌شود؛ یعنی حاکم اسلامی باید برابر قوانین الهی اقدام نماید. این عمل وی باید هماهنگ و منطبق با مصالح جامعه اسلامی باشد. می‌گوید: «هر آنچه به حکومت مربوط می‌شود...

ناگزیر بایستی در چارچوب قوانین الهی باشد» (موسوی خمینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۶۱۸). دوم. در مواردی است که اجرای بعضی احکام شرعی با حفظ اصل نظام و حکومت اسلامی مزاحمت داشته باشد. در این صورت، از آنجا که

حفظ نظام از مهم‌ترین احکام اولیه است، حاکم برای حفظ اصل نظام، اختیار دارد در این محدوده نیز به مقتضای حفظ نظام عمل کند. هرچند به تعطیلی موقتی برخی احکام جزئی بینجامد؛ یعنی می‌گوید: «برای حاکم این اختیار هست که در موضوعات، براساس مصالح اجتماعی عمل کند.» در این عبارت، به روشنی می‌توان دریافت که وی در این بخش، بر انطباق احکام با مصالح اجتماعی تکیه کرده است (همان، ص ۶۱۸-۶۱۹؛ اسکندری و دارابکلایی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۴).

ایشان قوای حکومت اسلامی را به سه شعبه مقننه،

بالسیف و السوط و لیس ذلک من شأن القاضی» (غروی نائینی، ۱۳۷۳، ق ۱، ج ۱، ص ۳۲۷)؛ حاکم کسی است که با شمشیر بر مردم حکومت می‌کند که این وظیفه، از شئون قاضی نیست.

ایشان به صورت ویژه، در خصوص تفکیک قوا، این‌گونه اظهار نظر می‌کند: «از وظایف لازمه سیاسیة تجزیة قوای مملکت است که هریک از شعب، وظایف نوعیه را تحت ضابط و قانون صحیح علمی منضبط نموده، اقامه آن را با مراقبت کامله در عدم تجاوز از وظیفه مقرر به عهده کفایت درایت مجریان در آن شعبه سپارد» (غروی نائینی، ۱۴۲۴، ق ۱، ص ۱۳۸).

میرزای نائینی در فراز دیگری از کتاب *تسبیه الامه و تنزیه المله*، هدف و فلسفه تفکیک قوا را این‌گونه بیان می‌کند: «اصل تأسیس سلطنت و ترتیب قوا و وضع خراج و غیر ذلک، همه برای حفظ و نظم مملکت و... نه از برای قضای شهوات... و تسخیر و استبعاد رقاب ملت در تحت ارادت خودسرانه، پس ... لامحاله سلطنت مجعوله در هر شریعت... عبارت از امانت‌داری نوع و ولایت بر نظم و حفظ و اقامه سایر وظایف راجعه به نگهبانی خواهد بود، نه از باب قاهریت و مالکیت و دل‌بخواخانه حکمرانی در بلاد و فیما بین عباد» (همان).

با توجه به این مطالب، میرزای نائینی فلسفه و هدف تأسیس حکومت و تفکیک قوا را تأمین منافع عمومی و حفظ امنیت مردم و کشور می‌داند، نه وسیله‌ای برای استبداد و ظلم و شهوت‌رانی حاکمان» (محمدی، ۱۳۹۳، ص ۴۹). در نتیجه، وی نظریه تفکیک قوا را به مقننه، مجریه و قضائیه می‌پذیرد و آن را از دیدگاه فقهی و بر اساس ادله عقلیه و نقلیه از کتاب و سنت، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و حدود و وظایف و اختیارات هریک را بررسی می‌کند، بلکه به آن ریشه تاریخی داده و به این نتیجه می‌رسد که همه ملت‌ها در همه اعصار تا حدودی از

همه آنها حرفی می‌زنند که بر خلاف حکم قرآن است بایستید...» (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۵۳). در ادامه در پیامی دیگر می‌نویسد: «از حضرات فقهای نگهبان تقاضا می‌شود که در مأموریت مهم خود، به هیچ وجه ملاحظه اشخاص و یا گروه‌های انحرافی را ننموده و به وظیفه بسیار خطیر خود قیام و اقدام نموده و نگرانی از اسلام و احکام مترقی آن نمایند...» (همان، ج ۱۲، ص ۳۶۴).

دوم، وجود متخصصان، رشته‌های مختلف و مورد نیاز در مجلس و کمیسیون‌های آن و نیز کمک گرفتن از کارشناسان خارج از مجلس، برای تشخیص دقیق مصالح جامعه، در وضع پیچیده دنیا و در ارتباط با ملت و دولت‌هاست. وی بارها بر این امر تأکید می‌کند: «اعضای مجلس محترم شواری اسلامی... توجه دارند که در مسائل بسیار مشکل یک دولت در حال انقلاب و کشور مورد هجوم قدرت‌های بزرگ و کوچک... که محتاج به کارشناسان متخصص در رشته‌های مختلف است، نمی‌توان به طور سطحی نظر داد و بدون توجه به تمام مسائل سیاسی و اجتماعی و انعکاسات داخلی و خارجی آن، با سلیقه شخصی اظهار نظر کرد... از این جهت، لازم است در کمیسیون‌ها، به‌ویژه کمیسیون‌های مهم، چند نفر از متخصصان متعهد که مسائل را روی هم می‌سجند و به مشکلات سخت نظام آگاهی دارند، دعوت شوند و با مشورت آنان رسیدگی به امور گردد» (همان، ج ۱۹، ص ۱۵۳).

سوم، مجمع تشخیص مصلحت نظام است که بیشتر برای حفظ نظام و حل مشکلات لاینحل مجلس، در اثر عدم توافق نمایندگان با شورای نگهبان تأسیس می‌شود. البته روشن است که همه موظف به رعایت، احکام الهی، مصلحت جامعه و مصلحت نظام هستند (اسکندری و دارابکلایی، ۱۳۷۸، ص ۳۶).

ایشان در ارتباط با وظایف، اختیارات و اهمیت قوه

قضائیه و اجرائیه، که هریک دارای وظایف الهی است، تقسیم کرده، پذیرش آنها و توجه به آنها را به مردم توصیه کرده، چنین بیان می‌کنند: «قوای محترم سه‌گانه که [شعب مختلف] حکومت اسلام و رژیم جمهوری اسلامی هستند، مورد توجه همگان باید باشند و هریک را وظایفی الهی است» (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۱۵۲-۱۵۳). امام راحل با این سخن، اصل تفکیک قوا را امضا کرده، توصیه به پذیرش آن می‌کند و برای هریک وظایف و اختیاراتی در نظر می‌گیرد. تفکیک قوا در واقع یک تقسیم کار و توزیع وظایف و مسئولیت‌هایی است که در نوع بشر و همه جوامع بشری ریشه فطری دارد. گرچه تفاوت‌های شکلی در جوامع مختلف وجود دارد (اسکندری و دارابکلایی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۴؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۳۶). بر اساس مبنای امام راحل و سایر اندیشمندان مسلمان، حق قانون‌گذاری، منحصر به خدای متعال است. از سوی دیگر، لازم است حکومت اسلامی در چارچوب قوانین الهی محدود باشد. بنابراین، مجلس قانون‌گذاری با توجه به این مبانی، خط و مشی دولت و برنامه حرکت و فعالیت وی را در چارچوب احکام الهی و هماهنگ با مصالح جامعه و با توجه به حفظ نظام، از طریق تصویب لوایح و وضع قوانین و مقررات مشخص می‌کند (همان). براین اساس، از سه بازو برای کمک به مجلس قانون‌گذاری تأکید می‌شود:

نخست، شورای نگهبان است که به منظور نظارت بر مصوبات مجلس در چارچوب احکام الهی و قانون اساسی تأسیس شده است (همان). وی بارها بر این واقعیت تأکید می‌کند و در یکی از سخنان خود به اعضای شورای نگهبان توصیه می‌کند که «شما باید ناظر به قوانین مجلس باشید... باید قوانین را بررسی کنید که صدرصد اسلامی باشد... خدا را در نظر بگیرید... شما دیدید که

و شورای نگهبان آن را تنفیذ کند... لکن به دست مجریان غیرصالح که افتاد، آن را مسخ کنند و برخلاف مقررات یا با کاغذبازی‌ها یا پیچ و خم‌هایی که به آن عادت کرده‌اند یا عمداً برای نگران کردن مردم عمل کنند که به تدریج و مسامحه، غائله ایجاد شود» (همان، ج ۲۱، ص ۴۲۶).

بدین ترتیب، قوه مقننه، در تصویب قانون خوب و ترسیم خط‌مشی هرچه بهتر و قوه مجریه، در حسن هرچه بهتر اجرای قانون سعی کند؛ چراکه این دو در مجموع، یک واحد را تشکیل می‌دهند و مکمل یکدیگرند، پس نمی‌توانند هماهنگ نباشند. ازاین‌رو، با اینکه در یک واحد، هیأت حاکمه را تشکیل می‌دهند، برای جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت، در برابر هم استقلال نسبی دارند؛ هر یک در چارچوب انجام وظایف خویش دارای آزادی و استقلال عمل هستند. لازم است متکی به خود، استعداد و ذوق و برنامه‌ریزی خود باشند و در این محدوده هر یک مسئولیت خاص خود را بر عهده بگیرند. براین اساس، هیچ‌یک نمی‌توانند و نباید در کار دیگری دخالت کنند. نه تنها در وظایف خاص یکدیگر نباید دخالت کنند، بلکه در بخشی که حق دارند در کار یکدیگر دخالت کنند، لازم است با احتیاط کامل و با توجه به همه جوانب باشد (اسکندری و دارابکلایی، ۱۳۷۸، ص ۳۹).

ایشان می‌گویند: «هر کس هر کاری را متصدی است، او را خوب انجام بدهد... ولی اگر بنا باشد که اینکه کار خودش را می‌خواهد بکند، به کار دیگری هم دخالت بکند، این هرج و مرج است. این قوا که هستند و اساس هستند، اینها علی‌حده و مستقل و متجزا از هم هستند و هر کدام باید کار خودشان را انجام بدهند...» (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۱۱۷).

این سخن، گویای نوعی استقلال برای قوه مجریه است که گرچه باید مطیع قوانین مجلس باشد، ولی در

مجریه می‌گوید: «قوه مجریه که مسئولیت آن بسیار زیاد و حجم کارش عظیم و در صورت صحت و شایستگی عمل و خلوص نیت و دلسوزی برای کشور و ملت تحت رنج و ستم و خدمت به همه ملت، به‌ویژه طبقات محروم و ضعیف... کار ارزشمندی است که بُعد معنوی آن را جز خداوند، کسی نمی‌تواند به سنجش درآورد» (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۱۵۶-۱۵۷).

ایشان در مورد وظایف هر قوه، به صورت مجزا و نیز چگونگی ارتباط بین آنها مطالبی بیان می‌دارد. هر یک از قوا وظایف تخصصی دارند و دیگران نباید در آن وظایف تخصصی دخالت کنند و به هر قوه توصیه می‌کنند که در قلمرو وظایف خود با دقت و مراقبت اقدام نمایند.

امام راحل در عین اینکه حدود مرز دخالت قوه مقننه و مجریه را مشخص می‌کند، ارتباط و هماهنگی آن دو با یکدیگر را نیز مطرح می‌سازد که قوه مقننه در تصویب هرچه بهتر قانون و قوه مجریه در حسن اجرای آن به طور هماهنگ تلاش کنند (همان، ۱۵۳-۱۵۷؛ ج ۲۱، ص ۴۲۶). ازاین‌رو، درباره شکل ارتباط قوه مجریه اظهار می‌دارد: «اعضای مجلس محترم شورای اسلامی... با تعهد و جدیت خود می‌توانند خط‌مشی دولت را هرچه بهتر تعیین کنند» (همان، ج ۱۹، ص ۱۵۳). به عبارت دیگر، خط‌مشی و برنامه قوه مجریه، به صورت اساسی و کلی، توسط قوه مقننه ترسیم و طرح‌ریزی می‌شود. قوه مجریه در این زمینه نمی‌تواند به دلخواه و مستبدانه عمل کند. ازاین‌رو، از یک‌سو، وظیفه مجلس این است که با تعهد و جدیت، خط‌مشی دولت را هرچه بهتر تعیین کند و از سوی دیگر، قوه مجریه باید به دقت قوانین و مصوبات مجلس را اجرا کند. ایشان در خصوص لزوم مراقبت قوه مجریه در حسن اجرا و انجام وظیفه خود می‌گویند: «گاهی ممکن است قوانین مترقی و مفید به حال جامعه از مجلس بگذرد

کیفیت اجرا و تنظیم آیین اجرایی مختار است و باید متکی به خود باشد. اما دربارهٔ قوه قضائیه چنین اظهار می‌دارد: قضا در اسلام از حیث اهمیت شاید در ردیف اول مسائل اسلام، و تعبیراتی هم که در لسان ائمه شده است، کشف از اهمیت بسیار می‌کند. و امیرالمؤمنین علیه السلام به شریح می‌فرماید: «ای شریح! به تحقیق در مجلسی نشسته‌ای که نمی‌نشیند در آن جز پیامبر یا وصی پیامبر و یا فردی شقی» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص ۱۷).

براین اساس، امام راحل، دو نوع استقلال برای قوه قضائیه قائلند که کاملاً متفاوت‌اند: نخست، یک نوع استقلال کامل و مطلق است. دوم، استقلالی نسبی و به لحاظی گسترده (محمدی، ۱۳۹۳، ص ۵۲؛ اسکندری و دارابکلائی، ۱۳۷۸، ص ۴۱-۴۳). اما استقلال کامل و مطلق، بنا بر تعریف امام راحل، به‌ویژه مجتهد جامع‌الشرایطی است که از صفات و برجستگی‌های خاصی برخوردار باشد و نیازی به انتصاب حاکم ندارد. غیر از این استقلال که هرچند کامل و مطلق، ولی منحصر به افرادی نادر است. امام راحل، استقلال قضایی دیگری را مطرح ساخته که حتی منصوبان حاکم و به عبارتی، قضات نوع دوم نیز از این نوع استقلال برخوردارند. طبعاً با توجه به اینکه منصوب‌اند، استقلالی که شامل آنان می‌شود، استقلالی نسبی خواهد بود. محور سخن ما در مسئله تفکیک قوا و نیز اکثر کسانی که در موضوع تفکیک قوا از استقلال قوه قضائیه سخن به میان می‌آورند، همین نوع دوم، یعنی استقلال نسبی است (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱۷، ص ۱۴۰؛ اسکندری و داربکلائی، ۱۳۷۷، ص ۱۸۰-۱۸۱؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۴۱-۴۳). اصولاً منظور از «تفکیک قوا»، همین استقلال نسبی‌ای است که هر یک از آنها و از جمله قوه قضائیه نسبت به سایر قوا دارد. در نتیجه، امام راحل افزون بر طرح استقلال نسبی قوا، در

مواردی به لزوم ارتباط و هماهنگی متقابل قوا و چارچوب آن نیز اشاره می‌کند. پس امام راحل در کنار طرح نسبی قوا، در مواردی به لزوم ارتباط و هماهنگی متقابل قوا نیز اشاره دارد. بنابراین، چون شکل سلسله‌مراتبی حکومت که یک امر فطری و پذیرفته شده از سوی همهٔ جوامع بشری است، در نظام سیاسی اسلام، که یک دین فطری است، پذیرفته شده و در عصر غیبت امام زمان (عج)، این فقیه جامع‌الشرایط است که در رأس سلسله‌مراتبی نظام سیاسی قرار دارد. وی اصلی‌ترین عنصر سیاسی جامعه اسلامی خواهد بود که هر نوع تصمیم‌گیری تقنینی، قضایی و اجرایی در نهایت به او منتهی می‌شود. روشن است انجام وظایف سنگین و گسترده‌ای در جوامع معاصر، با توجه به تنوع آنها برای حاکم اسلامی، به تنهایی امکان‌پذیر نیست و ناگزیر باید با کمک مشورت و فعالیت فکری و عملی دیگران، این وظایف سنگین را انجام دهد؛ زیرا حق حکومت بر انسان اصالتاً از آن خداست و همهٔ قوا باید به اذن او به اداره جامعه پردازند. ولی فقیه، از سوی خداوند مأذون است تا در رأس نظام حکومتی قرار بگیرد. از این رو، این اذن الهی به فقیه جامع‌الشرایط دو ویژگی دارد: نخست اینکه، اجازه به فقیه بدین معنا نیست که او به تنهایی و مباشرتاً در همهٔ کارهای کوچک و بزرگ جامعه وارد شود و بدون کمک از دیگران به انجام آن پردازد؛ چراکه چنین چیزی عملاً امکان‌پذیر نیست. گسترش و تنوع کارها، به‌ویژه در زندگی پیچیده معاصر اقتضا می‌کند تا از ایادی استمداد جوییم. از این رو، این اذن الهی به حاکم، شامل اذن مستقیم و غیرمستقیم خواهد بود. به عبارت دیگر، اذن به حاکم، اذن به اذن هم هست. او هم خودش از سوی خداوند مأذون به تصدی امر حکومت است و هم می‌تواند به دیگران که ایادی و بازوهای او هستند، اجازه دهد تا با دخالت در کارها و انجام

سه قوه را با یکدیگر هماهنگ می‌سازد. پس، از یک سو، تفکیک قوا و تجزیه قدرت حاصل می‌آید و از سوی دیگر، کل اختیارات و مسئولیت‌ها در یک نقطه متمرکز شده، تمرکز قدرت محقق می‌شود. در نتیجه، هیچ‌یک از دو دسته مصالح مذکور از دست نمی‌رود.

آیت‌الله مصباح ضمن انتقاد از برخی تندروی‌ها در خصوص تقسیم کار، که در مدیریت‌های غربی صورت گرفته، نتیجه آن را نوعی پراکندگی و گسستگی در امور و شئون جامعه و نقض غرض از تقسیم کارها قلمداد می‌کند. ایشان پس از طرح مباحث کلی فوق، به تبیین دیدگاه اسلام درباره تجزیه و تمرکز قدرت می‌پردازد و تأکید می‌کند: «در حکومت اسلامی نباید کاری را به کسی سپرد که شایستگی انجام دادن آن را ندارد و چون کارها متعدد و متنوع است و پرداختن درست به هریک از آنها مقتضی دارا بودن نوعی دانش و کارایی است، حتی المقدور نباید فردی را به چند کار متنوع و مختلف گماشت. همچنین این اصل که امور جامعه باید در کوتاه‌ترین زمان ممکن حل و فصل یابد و تسریع و تسهیل کارها باید رعایت گردد، اصلی است محترم و مؤکد» (مصباح، ۱۳۷۷، ص ۲۷۱-۲۷۲).

هریک از این دو امر، اقتضای تقسیم کار و تجزیه قدرت دارد. به همین دلیل، تقسیم کار تا آنجا که ضرورت داشته باشد و به شرط آنکه قلمروی آن تا آنجا گسترده نشود که خود، موجب نقض غرض گردد، معمول خواهد بود. آیت‌الله مصباح در پاسخ به کسانی که احتمال سوءاستفاده از قدرت و ریاست را در صورت تمرکز قدرت مطرح می‌کنند، بیان می‌دارد: «اگر امام معصوم علیه السلام زمامدار و رهبر جامعه اسلامی باشد، مسئله مزبور بکلی منتفی است؛ زیرا شخص معصوم، اگرچه مجمع همه قدرت‌های سیاسی و اجتماعی باشد، هرگز سوءاستفاده

وظایف حکومتی در تصدی این امر عظیم به او کمک کنند (اسکندری و دارابکلایی، ۱۳۷۸، ص ۴۴-۴۶).

آیت‌الله محمدتقی مصباح

آیت‌الله مصباح، اسلام‌شناس معاصر، اشارات نافذی به بحث تفکیک قوا، در برخی آثار خود، به تناسب و ارتباط آن با نظریه سیاسی و حقوقی اسلام بیان کرده است. ایشان در چند کتاب خود، درباره تفکیک قوا مطالبی بیان کرده‌اند (مصباح، ۱۳۷۷، ص ۲۲۷-۲۸۱؛ همو، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۰۳؛ ج ۲، ص ۱۸۵-۱۷۹؛ همو، ۱۳۸۵، ص ۴۸-۵۱ و ۱۵۶-۱۶۵ و ۱۸۳-۱۸۸). از جمله در فصل ششم کتاب *حقوق و سیاست در قرآن* در بحث از تجزیه یا تمرکز قدرت، دو سؤال مهم مطرح می‌کنند: آیا در نظام سیاسی اسلام، اصل بر تجزیه قدرت حکومت و تفکیک قواست یا بر تمرکز قدرت، و عدم تفکیک قوا؟ آیا طرحی که برای تعیین زمامدار و رهبر جامعه اسلامی و دیگر متصدیان امور پیشنهاد شده، مبتنی بر تجزیه قدرت است یا تمرکز آن؟

ایشان در مقام پاسخ به این سؤالات، ابتدا ادله طرف‌داران تجزیه قدرت و در ادامه ادله طرف‌داران تمرکز قدرت را برمی‌شمارد. آیت‌الله مصباح، با اشاره به دو دسته مصالح اجتماعی، ناشی از ادله طرفین که یک دسته، مقتضی تجزیه قدرت و دسته دیگر، مقتضی تمرکز آن است و توجه به این واقعیت که نمی‌توان از هیچ‌یک از این دو دسته مصالح صرف‌نظر کرد، به چاره‌جویی در این‌باره اشاره کرده، طرحی را ابداع تا با عمل به آن، بتوان هر دو دسته مصالح را جمع کرد.

بدین ترتیب، هریک از سه قوه مجریه، قضائیه و مقننه، در عین حال که در درون خود، نظامات و مقرراتی دارد و تقریباً مستقل از دو قوه دیگر است، بکلی جدا و بیگانه از سایر قوا هم نیست و شخصی که بر رأس قوا جای دارد،

نخواهد کرد» (همان، ص ۲۷۲).

نسخه ایشان برای پیشگیری از سوءاستفاده از قدرت در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام، این گونه مطرح است: «در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام نیز هرچند حاکم جامعه اسلامی، شخصی معصوم نخواهد بود، اما بهترین راه برای جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت، این است که در مقام تعیین و گزینش متصدیان امور، بر تقوا و عدالت آنان تأکید بلیغ شود و از میان همه کسانی که از لحاظ علم و تجربه، لیاقت تصدی یک کار را دارند متقی ترین و عادل ترین آنان برگزیده و منصوب گردد» (همان).

آیت الله مصباح معتقد است: با توجه به ضرورت ارتباط و هماهنگی اولیای امور و نیز ضرورت حفظ وحدت جامعه، تمرکز قدرت در نظام اسلامی باید وجود داشته باشد: «چون طرح حکومت اسلامی باید در یک جامعه جهانی نیز قابل اجرا باشد باید اصل تمرکز قدرت در آن ملحوظ گردد، مخصوصاً با توجه به مصالح معنوی و اخروی که در یک نظام اسلامی بیش از هر چیز، مورد توجه و محل عنایت است. در حکومت اسلامی، کسی که بر رأس هرم قدرت جای می گیرد، اقرب مسلمین به مقام عصمت است. این تمرکز قدرت، مانع از این نیست که در مراتب پایین تر از "ولایت امر مسلمین" تقسیم کار ضروری تحقق یابد و پس از مقام رهبری تا آنجا که تقسیم کار ضروری ایجاد کند، تجزیه قدرت، صورت پذیرد» (همان، ص ۲۷۳).

در نتیجه، ایشان اصل اولی را بر تمرکز قوامی دانند، اما از باب اضطرار و امر ثانویه برای تقسیم کار بر تجزیه قدرت نظر دارند.

نتیجه گیری

حاصل سخن اینکه، تفکیک قوا، که از مباحث اساسی اندیشه سیاسی و راهکاری برای مهار قدرت است، در

مغرب زمین مطرح شده است. برخی محققان بیان می کنند که تفکیک قوا از دستاوردهای مهم دموکراسی و از اصول اساسی نظام های دموکراتیک و اساس ضمانت حفظ دموکراسی به شمار می رود. هدف آن، جلوگیری از تمرکز قدرت و پرهیز از دیکتاتوری و خودکامگی دولت هاست. از این رو، برخی به صورت اغراق آمیزی بیان می کنند که ستون فقرات عدالت اجتماعی، دموکراسی است و ستون فقرات دموکراسی، تفکیک قوای سه گانه است. آنچه که مهم جلوه می کند، این است که امروزه از نظر سیاستمداران غربی، تفکیک قوای حکومتی به سه قوه یاد شده، امری حتمی و اجتناب ناپذیر است. اما اسلام شکل و نوع خاصی را برای حکومت پیشنهاد نمی کند، بلکه چارچوب های کلی خاصی را بیان می کند که حکومت از آن نباید خارج شود. از این رو، در نظام اسلامی، حاکم در درجه نخست، باید معصوم باشد. در این صورت، تفکیک قوا، فلسفه وجودی خود را از دست می دهد؛ چون سازوکار عصمت به اندازه کافی در تضمین سلامت فرمانروا، کارآمدی دارد. اما در سطوح میانی حاکمیت، بخصوص در عصر غیبت، گرچه فقه شیعه با قرار گرفتن سه نهاد مستقل در رأس حکومت، در قالب نظریه اصطلاحی تفکیک قوا موافق نیست و بر قرار گرفتن فردی با اوصاف خاص در قالب نظریه ولایت فقیه، تأکید می کند، اما برای تقسیم کار و وظایف، از سوی رهبر به افراد خاص، تفویض وظایف قوا صورت می پذیرد، که خود این قوا می توانند به صورت مستقل از یکدیگر عمل کرده، با تقسیم وظایف اقدام نمایند. بنابراین، از منظر اندیشمندان اسلامی، اگرچه در ظاهر تفکیک قوا را پذیرفته اند، اما این به منزله پذیرش فلسفه تفکیک قوا، به معنایی که مستسکیو و دیگران مطرح کرده اند نیست؛ زیرا در اسلام منشأ حاکمیت و قدرت

منابع

نهج البلاغه، ۱۳۸۰، ترجمه محمد دشتی، چ چهارم، تهران، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی زهد.

آشوری، داریوش، ۱۳۶۸، فرهنگ سیاسی، چ چهاردهم، تهران، مروارید.

آقابخشی، علی، ۱۳۶۳، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، تندر.

آقابخشی، علی و مینو افشاری‌راد، ۱۳۷۹، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، چاپار.

ابراهیمی، سید نصرالله، ۱۳۸۵، «برترین مقام حکومتی و چگونگی گزینش آن (بررسی دو نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا)»، حکومت اسلامی، سال یازدهم، ش ۲، پیاپی ۴۰، ص ۱۴۳-۱۸۷.

ابن خلدون، عبدالرحمن، ۱۳۶۹، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، چ هفتم، تهران، علمی و فرهنگی.

اسکندری، محمدحسین و اسماعیل دارابکلایی، ۱۳۷۸، امام خمینی و حکومت اسلامی: نهادهای سیاسی و اصول مدنی، تفکیک قوا در اندیشه امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ق.و.ا).

—، ۱۳۷۷، درآمدی بر حقوق اساسی، تهران، سمت.

ثقفی، سیدمحمد، ۱۳۷۶، «اندیشه سیاسی میرزای نائینی»، حکومت اسلامی، سال دوم، ش ۱، پیاپی ۳، ص ۱۲۹-۱۴۶.

جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۶۸، ترمینولوژی حقوق، چ چهارم، تهران، کتابخانه گنج دانش.

—، ۱۳۷۸، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش.

حسبیب‌زاده، توکل و اسماعیل آجرلو، ۱۳۹۱، «نقد مبانی انسان‌شناختی اصل تفکیک قوا (با بررسی تطبیقی در انسان‌شناسی اسلامی)»، پژوهشنامه حقوق اسلامی، ش ۳۶، ص ۹۹-۱۲۶.

حراملی، محمدبن حسن، ۱۴۰۹ق، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البیت.

دارابکلایی، اسماعیل، ۱۳۸۸، نگرشی بر فلسفه سیاسی اسلام، چ دوم، قم، بوستان کتاب.

صنعی‌منفرد، محمدعلی، ۱۳۸۰، «استقلال قوا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، حکومت اسلامی، سال ششم، ش ۴، پیاپی ۲۲، ص ۸۲-۵۱.

خداوند است و هر قدرتی سرچشمه‌اش قدرت لایزال اوست. از آنجاکه هنگامی حاکم اسلامی معصوم باشد، هراس‌های موجود در سایر نظام‌ها منتفی است و در نتیجه، تجمع شئون مختلف، تقنین، اجرا و قضاوت در او مشکلی ایجاد نمی‌کند. در زمان غیبت امام معصوم، با توجه به شرط عدالت و پرهیزکاری، در خصوص فقیه جامع‌الشرایط علی‌الاصول نباید استبداد خودنمایی کند، از این‌رو، تفکیک قوا در اسلام معنایی ندارد. اما اندیشمندان اسلامی، اگر از تفکیک قوا به صورت پراکنده بیانی داشته‌اند، اولاً، تفاوت زیادی با نگاه غربی دارند. ثانیاً، از باب تقسیم کار و تسهیل امور به این شیوه توسل جسته‌اند؛ یعنی در واقع، نظریه تفکیک قوا بر اساس اصل اولی در نظام سیاسی اسلام و نگاه اندیشمندان اسلامی قابل پذیرش نیست. اما از باب اضطرار و امر ثانویه برای تقسیم کار، تجزیه قدرت و استقلال قوا می‌توان این نظریه را پذیرفت. بنابراین، می‌توان گفت: تفکیک قوا ارزش‌های واقعی دارد، نه موضوعی.

- عمیدزنجانی، عباسعلی، ۱۳۹۱، *حقوق اساسی تطبیقی*، ج دوم، تهران، میزان.
- غروی نائینی، محمدحسین، ۱۳۷۳ق، *منیة الطالب فی حاشیة المکاسب*، تقریر: موسی بن محمد نجفی خوانساری، تهران، المکتبۃ المحمدیة.
- _____، ۱۴۲۴ق، *تسبیہ الامة و تنزیه الملة*، تحقیق و تصحیح سید جواد ورعی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- قاضی، ابوالفضل، ۱۳۷۵، *گفتارهایی در حقوق عمومی*، تهران، دادگستر.
- _____، ۱۳۷۸، *بایسته‌های حقوق اساسی*، ج چهارم، تهران، دادگستر.
- کاشانی، سید محمود، بی تا، «اصل تفکیک قوا، بحران سیاسی دی ماه سال ۱۳۳۱ در ایران»، *تاریخ و فرهنگ معاصر*، سال دوم، ش ۷۶، ص ۷۱-۱۱۸.
- کللی، قیصر، ۱۳۸۸، *فرهنگ سیاسی و فلسفه سیاسی*، تهران، پایان.
- محمدی، شهرام، ۱۳۹۳، *رهبری و قوای سه‌گانه در جمهوری اسلامی ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۷، *حقوق و سیاست در قرآن*، نگارش محمد شهبازی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۸۵، *پاسخ استاد به جوانان پرسشگر*، ج ششم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۸۸، *نظریه حقوقی اسلام*، تحقیق و نگارش محمدمهدی کریمی‌نیا، ج دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۸۸، *نظریه سیاسی اسلام*، ج دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- منصورنژاد، محمد، ۱۳۷۸، «تفکیک قوا، ولایت مطلقه فقیه و استقلال قوا»، *حکومت اسلامی*، ش ۵۱، ص ۴۰-۶۳.
- موسوی خمینی، روح‌الله، بی تا، *صحیفه نور*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۸۸، *کتاب البیع*، ج سوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- هاشمی، سیدمحمد، ۱۳۹۰، *حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی*، تهران، میزان.